

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

۲۲ نومبر ۲۰۱۷

نفیر شهادانه "آزادی و عدالت" از گلوی تسلیم طلبان ابن الوقت

۷

تا فقر و غنا با هم در کشمکش و جنگ اند

اولاد بیسنسی آدم آسوده نسخواهد شد

"فرخی یزدی"

شایان یادآوری است که با اشغال هندوستان توسط انگلیس و شکست آن کشور در جنگ "پلاسی" و برقراری سلطه سیاسی "کمپنی هند شرقی" و تسخیر نظامی یعنی استقرار حکومت کاملاً انگلیسی در تمام ایالات هندوستان، روابط صادرات و واردات نیز در چنبره انگلیس درآمد و هند به معرض غارت و چپاول قرار گرفت. بالتبع نطفه های اولیه صنعتی آن کشور "تولید محصولات کتان" و سایر محصولات عمداً نابود شد.

بنیان گذار اندیشه پیشرو عصر، در مقاله "فرمان روائی انگلیس بر هند" گفته است: "این متجاوزان انگلیسی بودند که دستگاه بافندگی دستی و ریسندگی هند را شکستند. انگلیس کار خود را با حذف کتان هند از بازار اروپا آغاز کرد. سپس اجناس بافته را وارد هند کرد و سرانجام کشور اصلی و مادر محصولات کتانی را در کتان غرق کرد... ماشین بخار و علوم انگلیس، وحدت میان کشاورزی و صنعت را در سراسر خاک هندوستان ریشه کن کرد." (سرمایه) "انگلیس تمامی بافت جامعه هند را از هم گسیخت و هیچ اثری از تجدید ساختمان آن هنوز به چشم نمی خورد. از دست دادن دنیای گذشته، بی آن که دنیای جدیدی به دست آورند، به فلاکت کنونی هند نوعی اندوه ویژه می بخشد و هندوستان زیر سلطه انگلیس را از تمام سنت های کهن و تمامی تاریخ گذشته اش جدا می کند".

دیده می شود که انقلاب صنعتی و "جهانی شدن" سرمایه (که نولبرال های ما تا این حد شیفته و دلپاخته آن هستند) چه بلایی بر سر کشور های ماقبل سرمایه داری آورده است. یعنی صنایع

دستی آن ها را به نیستی کشانده و از تکامل طبیعی بازداشته است. اگر از یک جانب کشور های عقب نگه‌داشته شده به خاطر "تأمین مواد اولیه و فروش فرآورده ها" مورد تجاوز قرار می گیرند، از جانب دیگر استعمارگران برای تطمیع کارگران و جلوگیری از وقوع انقلاب کارگری در کشور خودی، به این عمل مبادرت می ورزند. چنانچه سیسیل رودرز، تسخیر مستعمرات را برای اجتناب از انقلاب اجتماعی در انگلستان لازم تلقی می کرد.

در مبحث پیش از این گفتیم که سرمایه با گسترش خود به بیرون، مناسبات اقتصادی و اجتماعی کشور های ماقبل سرمایه داری را منقلب کرد و آن کشور ها را در چنبر سرمایه جهانی قرار داده و به مثابه بازار فروش فرآورده های خود، قیمومیت و سلطه به منتها درجه مستبدانه و جابرانه را بر آن ها تحمیل نمود. این عمل ستمگرانه منجر به عکس العمل خلق های زیرسیطره استعمار شد. به طور مثال: دفع تجاوز اول دولت هند بریتانوی بر افغانستان توسط مردم ما (۱۸۳۹ - ۱۸۴۲) و جنگ تریاک (۱۸۴۰) و "شورش تایپه" در بین انگلیس و چین به خاطر نجات از سلطه و قیمومیت انگلیس درگرفت. این امر گردش سرمایه را در انگلستان - به نسبت به مخاطره افتادن بازار فروش و از دست رفتن منبع تهیه مواد خام - به بحران و رکود مواجه می نمود. که در نتیجه زمینه انجام "انقلاب اجتماعی" در انگلستان مساعد می گردید.

به منظور فهم بهتر این موضوع، ما قسمتی از مقاله بنیانگذار "اندیشه پیشرو عصر" را در باره "شورش تایپه" زیر عنوان "انقلاب در چین و کشور های مستعمره" که در سال ۱۸۵۳ نگاشته، می آوریم: "انزوای کامل شرط اولیه ابقای چین کهن بود، آن انزوا که به وسیله انگلستان به شیوه قهری به پایان رسید، ناچار و گریز ناپذیر می بایستی به استحاله چین کهن بینجامد. دقیقاً همچون تن مومیایی شده ای که از تابوت نفوذ ناپذیرش بیرون آورده شده و در معرض هوای آزاد قرار بگیرد. حال که انگلستان موجب انقلاب در چین گردیده، سؤال این است که آن انقلاب چگونه در موقع خود بر انگلستان تأثیر خواهد گذاشت، و از طریق انگلستان بر اروپا. پاسخ به این سؤال چندان مشکل نیست... اگر یکی از بازارهای عظیم انگلستان ناگهان منقبض شود، این امر ضرورتاً رسیدن بحران را تسریع خواهد نمود. اکنون شورش چینی ها برای حال حاضر باید دقیقاً این تأثیر را بر انگلستان داشته باشد".

مراد از "دولت - ملت"، دولت های ملی است که در قرن ۱۷ و ۱۸ در اروپا در حال شکل گیری بود و مقصدش از "مُدرنیسم و مُدرنیته" لیبرالیسم و نظام سرمایه داری است. "دولت محصول آشتی ناپذیری تضاد های طبقاتی است". اما تفسیر های به اصطلاح پُست مُدرنیستی، مستلزم وجود جامعه ای است که با خود آشتی کرده باشد، جامعه ای بدون تضاد و برخورد. یعنی جامعه ای بدون طبقات. پیش از این که به صحت و سقم و یا تازگی و کهنگی مقوله پُست مُدرنیسم بپردازیم - که "حکیم جی" با چنین شور و شعف یاددهانی کرده است - لازم است روی ترم و مقوله ملت، مکث مؤجزی داشته باشیم.

ملت ها پیش از این که دولت های ملی اروپائی (سرمایه داری) عرض وجود کنند، نیز به مفهوم ناقص خود (در شرایط فقدان استقرار روابط نزدیک اقتصادی در بازار واحد ملی) وجود داشتند.

اما نظام سرمایه "پیش از پیش وضع پراگنده" جمعیت، ابزار تولید و مالکیت را از بین می برد. بورژوازی جمعیت را متراکم کرده، ابزار تولید را متمرکز ساخته و مالکیت را در دست عده ای محدود تمرکز داده است. نتیجه ضروری این کار تمرکز یافتگی سیاسی است. ایالت های مستقل و یا ایالت های به سستی به یک دیگر پیوسته، با علایق، قوانین، حکومت ها و ضوابط مالیاتی جداگانه، گِل هم شده در داخل ملت واحد، قانون واحد، منافع طبقاتی ملی واحد، مرز های واحد و تعرفه های گمرکی واحد اجتماع کرده اند".

با توجه به فحوای برنامه "ساما"، کشور ما از لحاظ شیوه تولید و ساخت اقتصادی - اجتماعی در مرحله و حالت "نیمه فئودالی - نیمه مستعمره" و اکنون با توجه به اشغالی بودنش، "مستعمره - نیمه فئودالی" قرار دارد. همچنان اکثریت کشور های آسیا، افریقا و امریکای لاتین یعنی به اصطلاح کشور های "جهان سوم" نیز چنین وضعیتی را دارند. این کشور ها تا هنوز هم در مرحله ماقبل سرمایه داری به سر می برند و عمدتاً وارد شیوه تولید سرمایه داری نشده اند. بنام "قضیه (دولت - ملت ها) و مدرنیته" در این کشور ها تا هنوز هم لاینحل مانده است. وی در صفحه ۱۹ - بسیار گنگ و مبهم - نیز گفته است که "کشور ما از این منظر در یک دوره گذار قرار دارد. یعنی چیز هایی فروریخته و در پروسه شکستن می باشد، ولی چیز هایی به صورت اساسی و سیستمایز [سیستماتیک] تا کنون جایش را پر نکرده و پا نگرفته است...". پس قضیه (دولت - ملت ها) کماکان هنوز هم مورد بحث است (در آوان اشغال کشور ما توسط امپریالیسم امریکا، سردمداران کاخ سفید، به خاطر توجیه تجاوز و اشغالگری خود و ادعای انجام "مأموریت متمدانانه" برای فریب جهانیان و مردم امریکا، وعده کذابی "ملت سازی"، "دولت سازی" و تطبیق پلان "مارشال" را دادند). اما اکنون که تشت رسوائی شان از بابت عدم تحقق این ترغند ها به زمین خورده، سردمدار جدید کاخ سفید (ترامپ) گویا برای اعاده اعتبار از دست رفته شان، از تعمیم آن "وعده" ها شرمسارانه استنکاف ورزید. یعنی "پس از باد رفتن چهار زانو زدن"! حالا به وضاحت فهمیده می شود که ابراز نظر "حکیم جی" مشعر بر این که "امروز بحث پُست مدرنیسم و پُست (دولت - ملت) مطرح می باشد"، یک تئوری خلاف واقع است.

اگر از بحث روی نظرات "روشنگران" و اتوپيست ها - که مسائل را بدون ملحوظ داشتن بستر اجتماعی آن در مغز و عقل خود حل و فصل می نمودند و بی توجه به تفاوت های طبقاتی، خواهان آزادی بشریت بودند - بگذریم؛ تئوری "پُست (دولت - ملت)" پُست مدرنیست ها (تصویر خیالپردازانه جامعه بدون تضاد و برخورد) چیز تازه ای نیست. بلکه توسط نظریه پردازان سرمایه و "تجدیدنظرطلبان" بین الملل دوم با ماست مالی خصلت امپریالیسم - همان خصلت ارتجاعی که توسط کائوتسکی آرایش می شد - عنوان شده است. زیرا که تئوری اولترا - امپریالیستی وی، امپریالیسم را "صلح جو" معرفی می نمود. کائوتسکی صدا سر می داد که مشارکت سرمایه مالی می تواند "رقابت را محو کند"، "خلع سلاح را به انجام برساند". این گفته ها چیزی جز "تسکین توده ها به وضع بی نهایت ارتجاعی" نبود. هکذا تجدیدنظرطلبان خروشچفی

مانند سلف خود کائوتسکی، بیشرمانه فریاد می زدند که ما در دوران "گذارمسالمت آمیز"، "همزیستی مسالمت آمیز" و "رقابت مسالمت آمیز" به سر می بریم. آن ها مدعی بودند که دوران ما دوران امپریالیسم و انقلابات کارگری نیست و این تئوری اکنون از مُد افتاده است. یعنی حقانیت اندیشه کارگری گویا زیرسؤال رفته است.

از دو دهه اخیر قرن بیستم بدین سو نولبرال ها، پُست مُدرنیست ها و دیگر نظریه پردازان مدافع سرمایه نیز می خواهند با حربه جدید (جهانی شدن سرمایه) و پایان ضرورت های ملی، زحمتکشان جهان را فریب دهند و آن را نوعی امتزاج و ادغام سرمایه ها می دانند که به جای امپریالیسم، دست "نامرئی" بازار بر آن فرمان روائی می کند و مفهوم امپریالیسم دیگر کهنه شده است. که در نتیجه رقابت بین کشور های امپریالیستی دیگر قابل توجیه نیست. طبعاً انگیزه ای که بتواند باعث جنگ بین آن ها گردد، نیز از بین رفته است. هکذا دولت های "جهان سوم" جزء حلقه این سیستم گردیده و از حمایت صنایع داخلی خود دست می شویند. مایکل هارت و انتونیو نگری در کتاب خود موسوم به "امپراتوری" می نویسند: "نه تنها استعمار قدیم به مفهوم گسترش حاکمیت دولت های اروپائی به سرزمین های دیگر و کنترل مستقیم سیاسی آن ها به سر آمده، بلکه استعمار جدید به مفهوم سلطه اقتصادی و استعمار کشورهای سه قاره توسط کشور های اصلی صنعتی، نیز از میان رفته است... پدیده "امپراتوری"، هم استعمار قدیم و هم امپریالیسم را از سر گذشتانده است، چرا که اگر امپریالیسم موجب "جدائی" سرمایه ها می شد، "امپراتوری" این سرمایه ها را همگون می کند و در هم می آمیزد". این امر به قول جورج بوش اول مستوجب یک "نظم نوین جهانی" است.

نظام سرمایه همواره خواب محقق شدن "دولت جهانی سرمایه" یعنی دولتی برای کل نظام سرمایه را در سر می پروراند. اکنون با ترفند جهانی شدن سرمایه می خواهد "نظام فراملتی" را که در واقع منظورش همان "دولت جهانی سرمایه" است، بر کل جهان مستقر شود. تئوری "پُست (دولت - ملت)" پُست مُدرنیست ها - که "حکیم جی" با ولع و اشتیاق فراوان از آن یاددهانی می کند - در واقع همین "نظام فراملتی" و یا به تعبیر مایکل هارت و انتونیو نگری "امپراتوری" نامرئی است.

پیشوند "پُست" در مقوله پُست مُدرنیسم (Postmodernism) به معنای تأخر نیست، زیرا که - علی رغم زدن مهر "چپ" بر آن - در واقعیت امر، ادامه مدرنیسم است. پُست مدرنیسم مدعی انجام وظائف و اموری است که مدرنیسم می بایستی انجام می داد. پُست مدرنیسم (پسانوگرایی) به اعتقاداتی اطلاق می گردد که جایگزین برخی انگاشت های بنیادین مُدرنیسم گشته و یا در حال جایگزینی آن می باشد. به پنداشت نظریه پردازان مدافع سرمایه گویا مفهوم پُست مُدرنیسم به دوره ای اطلاق می گردد که جامعه از تفکرات مُدرنیته پرهیز نموده و افکاری را جذب می کند که محدودیت ها و ممنوعیت های آن را به انتقاد می کشند. یعنی گویا خواهان یک سرمایه داری اصلاح شده هستند.

مُدرنيسم و پُست مدرنيسم پشت و روى يك سكه (نظام سرمايه) اند. پُست مُدرنيسم يك راه نجات سرمايه از مخصصه و بن بست سرمايه و در صدد اصلاح آن است تا بتواند به حيات خود ادامه دهد. بدین ملحوظ آن را بدیل مُدرنيسم نشان دادن، فوق العاده گمراه کننده و اغواگرانه است. تفکر پُست مُدرنيسم در غياب ملحوظ داشتن تضادها و امتيازات طبقاتی، و عدم التفات و توجه به بدبختی ها و سیهروزی ها - روز تا روز رو به فزونی - کارگران و زحمتکشانشان، در صدد پالایش "گذریدگی" نظام سرمايه است.

اکنون که "حکیم جی" با تَبَخُّثُر، دیگران را به نسبت بی اطلاعی از این تحولات و به ویژه از "نظم نوین جهانی" و تئوری پُست مُدرنيسم سرزنش می کند، خودش از اظهارات صاحبان اصلی این "نظم" بی خبر است. "پال ولفوویتز"، طراح ستراتیژی پنتاگون در زمان جورج بوش اول، اهداف "نظم نوین جهانی" را از این قرار خلاصه می کند: "ایالات متحده باید رهبری لازم برای برقراری و محافظت از چنان نظم نوین جهانی داشته باشد که بتواند به رقبای بالقوه بفرماند هوس دنبال کردن نقش بزرگ تر یا موضع تهاجمی تر را برای دفاع از منافع مشروع خود در سر نپروراند... ما باید وسائل و ابزار لازم برای مقابله و دفع رقبای بالقوه را حتی اگر بخواهند هوس یافتن نقشی بزرگ تر، چه منطقه ئی و چه جهانی، را در سرپروراند، در اختیار داشته باشیم... برای رسیدن به اهداف فوق، تجدید حیات قدرت نظامی مؤثری ضروری است، چرا که وجود چنین قدرتی به طور **ضمنی** به این رقبای بالقوه خواهد فهماند که حتی امید آن را نخواهند داشت که به آسانی و سریعاً بتوانند به موضعی برتر در سطح جهانی دست یابند". (نیویارک تایمز، ۸ مارچ ۱۹۹۲، صفحه اول)

ادامه دارد